

خبر

مراسم اهدای دومین دوره جایزه و نشان ابوالحسن نجفی برگزار می شود



- زنده‌یاد استاد ابوالحسن نجفی، زبان‌شناس، مترجم، ادیب و منتقدی دقیق و کم‌نظیر بود. او استعداد‌های درخشانی را در ادبیات کشف کرد. نجفی شخصیتی فرهنگ‌ساز بود و در ترجمه آثار ادبی، معیار و راهنمایی برای مترجمان جوان.

نجفی، دقیق‌ترین مترجم روزگار ما بود. او با سنجیدگی، بینش علمی، دقت، ژرف‌اندیشی، نظم و سخت‌کوشی و درعین‌حال با حجب و فروتنی، دور از هیاهو و بی‌هیچ چشمداشت و تنای نامی، کاری سترگ را آغاز کرد و به پیش برد و یاد و آثار او در عرصه فرهنگ و ادبیات ماندگار است.

به مناسبت پاسداشت مقام علمی و فرهنگی ابوالحسن نجفی و تشویق نسل جوان در انتخاب آثار برای ترجمه و توجه به درست‌اندیشی و درست‌نویسی، مراسم اهدای دومین دوره جایزه و نشان ابوالحسن نجفی با حضور اصحاب فرهنگ و ادب در روز سه‌شنبه، دهم بهمن، ساعت ۱۶:۳۰ در مرکز فرهنگی شهر کتاب، واقع در خیابان شهید بهشتی، خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نبش کوچه سوم برگزار می‌شود.

در این مراسم چند نفر از محققان و مترجمان درباره ویژگی‌های آثار نجفی و اثر برگزیده این دوره سخن می‌گویند.

نامزدهای نهایی دومین جایزه استاد نجفی از میان صد کتاب ترجمه ارسالی به دبیرخانه جایزه استاد نجفی، فهرست نامزدهای ر‌یافته به مرحله نهایی دومین جایزه استاد ابوالحسن نجفی به شرح ذیل اعلام شد:

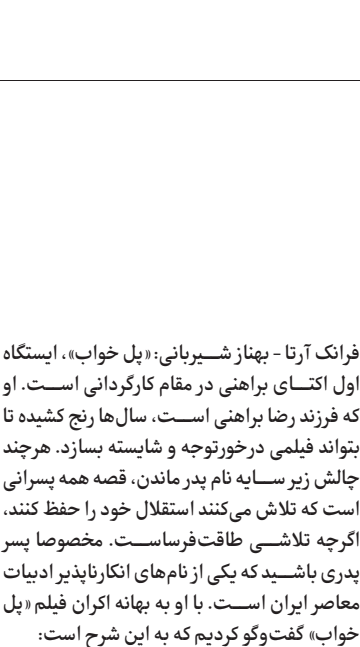
سیلاس مارتر، نوشته جورج الیوت، ترجمه رضا رضایی، نشر نو
خریدن لینن، نوشته میروسلاو پنکوف، ترجمه امیرمهدی حقیقت، نشر ماهی
بی‌سواد و فرقی نمی‌کند، نوشته آگوتا کریستوف، ترجمه اصغر نوری، نشر مروارید
مارش رادتسکی، نوشته یوزف روت، ترجمه محمد همتی، نشر نو
شب‌های وحشی، نوشته جویس کرول اوتس، ترجمه فرزانه دوستی، نشر نی
آس‌ویاس در پاریس و لندن، نوشته جورج اورول، ترجمه بهمن دارالشفای، نشر ماهی

فیلم «اسرار گنج دره جنی» نقد و بررسی می شود

- فیلم «اسرار گنج دره جنی» همراه با نقد و بررسی کتاب با حضور دکتر عسکر عسکری (پژوهشگر آثار گلستان) با معرفی کتاب زمانه و آدم‌هایش (نقد داستان‌های ابراهیم گلستان)، نوشته عسکر عسکری حسللو از انتشارات اختر نقد و بررسی می شود.

اسرار گنج دره جنی فیلمی است ایرانی ساخته ابراهیم گلستان. او در سال ۱۳۵۳ کتابی نیز به همین نام بر اساس آن فیلم نوشته است. فیلم، کنایات مکرری به روحیه مدرن‌زاسیون آمرانه شاه و روند نوسازی سطحی او دارد. کارگردان که از مشکل‌آربودن موضوع آگاه بود و امکان توقیف فیلم را می‌داد، از مجموعه بازیگران فیلم‌های صادقآقا استفاده کرد و با دادن ظاهری کمیک آن را به اکران رساند. این فیلم پس از دو هفته از پرده پایین آمد و دیگر هرگز به نمایش عمومی درنیامد. جشن‌های دوهزارو ۵۰۰ ساله و قراردادهای خارجی ایران در زمان سلطنت محمدرضاشاه به طور نمادین در این فیلم به نمایش درآمده و زیر تیغ نقد گلستان قرار گرفته است.

داستان از آنجا شروع می‌شود که گروهی مهندس نقشه‌بردار مشغول عملیات نقشه‌برداری زمینی در منطقه‌ای کوهستانی برای راه‌سازی هستند که در دستگاه دیدیاب یکی از آنان مردی روسستانی با گاوش مشغول شخم‌زدن زمین دیده می‌شود. مرد روستایی هنگام شخم زمین، در حفره‌ای گنجی شایان پیدا می‌کند. او به خانه می‌رود و می‌خواهد به یمن یافتن گنج، گاوش را - تنها سرمایه قبلی‌اش- برای روستاییان قربانی کند. زنش بی‌خبر از ماجرای گنج گمان می‌کند که این دیوانه شده و دست‌به‌دامن دوستان و اقوام می‌شود؛ آنها وقتی سر می‌رسند که مرد، گاو را سر بریده است. جمعیت خشمگین به دنبال زن، مرد روستایی را کتک می‌زنند و گاو را نیز با خود می‌برند. زن نیز همراه پسرش به خانه برادرش می‌رود و….



- فرانک آرتا - بهناز شیربانی: «پل خواب»، ایستگاه اول اکتای براهنی در مقام کارگردانی است. او که فرزند رضا براهنی است، سال‌ها رنج کشیده تا بتواند فیلمی درخور توجه و شایسته بسازد. هرچند چالش زیر سایه نام پدر ماندن، قصه همه پسرانی است که تلاش می‌کنند استقلال خود را حفظ کنند، اگرچه تلاشی طاقت‌فرساست. مخصوصا پسر بدری باشید که یکی از نام‌های انکارناپذیر ادبیات معاصر ایران است. با او به بهانه اکران فیلم «پل خواب» گفت‌وگو کردیم که به این شرح است:

قبل از هر چیز باید بگویم در شرایط فاجعه‌باری فیلم «پل خواب» را ساختم!

چطور؟!
دوست ندارم به تمام متن و حاشیه ساخت این فیلم بپردازم. در جواب شما تنها می‌توانم به این نکته اشاره کنم که با عوامل رابطه بسیار خوبی داشتم. ولی بماند الان وقت خوشی است که مردم روی صندلی‌های سینما نشسته‌اند و من خوشحالم و به خود می‌بالم و از آدم‌هایی که این‌قدر به این فیلم بدی کردند، گذشتم. در جامعه ما نظریه‌ای وجود دارد و مثل اینکه چندان هم بیراه نیست که فرزندان آدم‌های بزرگ هیچی نمی‌شوند! اینکه زیر سایه یک هنرمند بزرگ بودن خودش یک نوع اختگی نمادین به همراه می‌آورد.

چرا اختگی؟
گویی پدر یا حضور کاریزما تیک خود در صحن جامعه، زیان نمادین فرزند را چه بخواهد یا نخواهد پدیدان و این حس هنوز در من وجود دارد که هر جا اسم پدرم می‌آید، احساس مسئولیت بیشتری می‌کنم و این وسواس دست‌وپاگیر است.

این حس در کجاها توانسته مانع بروز و ظهور شما شود؟
۲۶، ۲۵ ساله بودم که در دانشگاه شروع به خواندن رشته سینما در کانادا کردم. البته سینما را کمی دیر شروع کردم. چون اول در تهران مهندسی خواندم و بعد به کانادا رفتم. کانادافتم ما به دنبال قتل‌های زنجیره‌ای انجام شد. البته اول پدر، مادر و برادرم از ایران رفتند و من تنها در ایران ماندم. در سه‌سالی که در ایران از خانواده دور بودم، هسته رادیکالیسم در من کلید خورد. همین‌زمان شد با جریانات دوم خرداد و ۷۶ و همین‌طور وقایع مختلف اجتماعی - سیاسی که تأثیر زیادی روی تفکرات من گذاشت. در آن دوران فکر می‌کردم باید روشنفکر باشم یا هنرمند و دقیقاً نمی‌دانستم کدام راه را باید انتخاب کنم؟ وقتی به کانادا رفتم، تصمیم گرفتم سینما بخوانم. ولی اعتمادبه‌نفس من خیلی پایین بود.

اعتمادبه‌نفس نداشتن در برابر چه کسی و چه چیزی؟ می‌ترسیدید اسم پدر خشه‌دار شود یا اهت و خلق و خوی پدر مانع بود؟

برعکس چیزی که از بیرون به نظر می‌آید، پدرم در خانه آدم شوخ‌وشنگی بود. اما فارغ از آن این ذهنیت در من ریشه دوانیده بود که پسر رضا براهنی هستم و بیشتر در معرض این اتفاق قرار می‌گرفتم که چه هستم یا نیستم. موقعیت سختی بود! حتی وقتی در شب اکران خصوصی فیلم «پل خواب» با کلی انرژی روی سن رفتم تا فیلم را به رضا براهنی تقدیم کنم، ترسی بر من غالب شد که حس کردم از درون انرژی من کم و کمتر می‌شود و البته ترسی همراه احترام و غمی برای دوری او. وقتی که من به جایی رسیدم، اگر رسیده باشم!

دقیقا از چه چیزی می‌ترسیدید؟
از قضاوت ناچوازمردانه و وحشتناکی که وجود دارد و من سال را با پدرم مقایسه می‌کنند. به همین دلیل تا الان کورمال کورمال قدم برداشته‌ام. فکر می‌کردم هر لحظه ممکن است شکست بخورم. حتی مادرم می‌گفت با این زحمتی که در این سال‌ها تحمل کرده‌ای اگر روی دندان پزشکی متمرکز می‌شدی، زودتر زندگی‌ات سروشکل می‌گرفت.

طبعاً متخصص شدن در مقایسه با متفکرشدن راحت‌تر است. چون برای متفکرشدن باید تاوان زیادی پس داد. تاوان دادن شما تا کجا ادامه خواهد داشت؟
آدم تخصصی راحت‌تر می‌تواند پول برباورد و زندگی‌کردن برای او آسان‌تر است. اما مسیری که انتخاب کرده‌ام، خیلی راحت نبوده و نیست. چون همیشه پدرم معتقد بوده در نهایت نمی‌گذارند تو بالا بیایی!

با چه تحلیلی ایشان به این نتیجه رسید؟
مثلا دو تا از دخترعمه‌های من که در سال‌های اوخر ۶۰ و اوایل ۷۰ در رشته پزشکی در کنکور قبول شده بودند، در شهر تبریز، بسیار سختی کشیدند و با چند بار قبولی در تخصص پزشکی در تحقیقات رد می‌شدند! به همین دلیل پدرم می‌گفت شرایط برای تو هم سخت خواهد شد. البته آن زمان فکر نمی‌کردم مسیر آن‌قدر دشوار باشد. ۱۰ سال طول کشید تا فیلم‌نامه‌ام را مقابل دوربین ببرم.



همین فیلم‌نامه «پل خواب» از همان ابتدا اجازه ساخت نگرفت؟
قبل از آن دو، سه فیلم‌نامه‌ام رد شد. بعد هم در دوره دوم صدارت یساران آقای احمدی‌نژاد زیاد به وزارت ارشاد در رفت‌وآمد بودم. به یاد می‌آورم در آن جلسات با آقایان ارشادی هیچ حرفی درباره فیلم‌نامه نمی‌زدیم و فقط صحبت‌های ما درباره مواضع رضا براهنی بود!

شاید به نظر می‌رسید که پاشنه آشیل این فیلم، اکران دیرهنگام آن بعد از دو سال باشد. اما حالا که فیلم اکران شده، هنوز فیلم سرپاست و توانسته در مدت کوتاه در اکران با استقبال مخاطبان مواجه شود. باین حال سرنوشت «پل خواب» در جشنواره فیلم فجر به‌گونه‌ای رقم خورده که جایزه‌ای دریافت نکرد. چرا؟

شاید اکران به‌موقع فیلم بازتاب‌های خوشایندی برای فیلم من به ارمغان می‌آورد. اما واقعیت به گونه دیگری رقم خورد. جالب است بدانیم من از وسط جشنواره وقت فیلم فجر حس کردم چیزی دارد تغییر می‌کند و فکر کردم فضا از دستم خارج شده. همان شب هم کاندیدها اعلام شدند که هیچ‌کدام از ما در فهرست کاندیدها نبودیم.

خب طبیعی هم بود چون داوران کاملاً از سینمای بدنه بودند. باین‌حال زمانی که فیلم توسط هیئت داوران دیده شد شنیدم که از هفت نفر، شش نفر فیلم را تأیید کرده بودند. اما ناگهان قرعه برگشت و همه‌چیز برعکس شد. حتی صحبتی بود که فیلم به بخش مسابقه راه باید. ساعت ۱۲ شب به من گفتند تو نفر دوم هستی. ساعت دو صبح به من گفتند نفر هفتم هستی. در نهایت نتیجه بعد از سه روز

اعلام شد و اسمی از ما نبود! در دو سال گذشته هم قرار بود فیلم در عید نوروز، عید فطر و مهر ماه اکران شود که نشد! در نهایت فیلم نادیده گرفته شد.

این نادیده‌گرفته‌شدن‌ها چه تأثیری روی نگاه شما گذاشت؟
در نهایت به زندگی کاری‌ام لطمه زد و منجر به این شد که آدم‌های کوتاه‌فکر خوشحال شوند و به قول خودشان من

در گروه ناموفق‌ها قرار گرفتم. هرچند امروز حالم خوب است چون آدم‌هایی که در این دو سال با دید حقارت‌آمیز به من نگاه می‌کردند، با استقبال خوب مردم از فیلم پاسخ دندان‌شکنی گرفتند. چون حتی در بدترین زمان اکران، فیلم مورد توجه مخاطب قرار گرفته است. ترسی بر من غالب شد که امروز به این نظریه رسیده‌ام که فیلم در عین اینکه باید تفکر داشته باشد باید بتواند با مخاطب هم ارتباط برقرار کند. الان هم چیزی که خوشحالم می‌کند این است که فیلم‌نامه بعدی‌ام را با تمام توان می‌توانم کار کنم. در این دو سال حدود ۱۲ طرح و قصه نوشته‌ام.

در فیلم «پل خواب» سکانس قتل به گونه‌ای طراحی شده که تماشاگر با آن ارتباط برقرار می‌کند.

شوخی نبود وسط فیلم بدون هیچ دیالوگی، بازیگر مقابل دوربین بازی می‌کند و ۲۰ دقیقه تماشاگر را با خود همراه می‌کنند. زمانی که فکر می‌کردم فیلم دارد نابود می‌شود، برخی از منتقدان می‌گفتند فیلم تو به فضای «هنر و تجربه» نزدیک است. بعضی‌ها هم می‌گفتند این فیلم تجربه مهمی محسوب نمی‌شود که ۲۰ دقیقه وسط فیلم در سکوت با یک بازیگر یک سکانس-پلان سخت را فیلم‌برداری کنید.

در واقع می‌توانم بگویم خیلی در این مدت تحقیر شدم و حتی فکر می‌کنم به اندازه ۱۰ سال در این دو سال پیر شدم. به قول حافظ «غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن/روز و شب عریه با خلق خدا نتوان کرد» و فکر می‌کنم همه این سختی‌ها را با زور رضا براهنی تحمل کردم و او الگوی من در صبورکردن در این مدت بود.

این جمله نیچه «آنچه مرا نکشد، نیرومندتر می‌کند» واقعاً درست است. ظاهراً با وجود سختی‌ها قوی‌تر شده‌اید. دست‌کم باید گفت «ژن خوب» شما واقعاً خوب عمل کرده!

(می‌خندد) بله از این نظر قوی‌تر شده‌ام.

از سازمان سینمایی زمان آقای شقمدری

گفت‌وگو با اکتای براهنی، کارگردان فیلم «پل خواب»

زیر سایه پدر



به صراحت به شما می‌گفتند که به چه دلیلی به شما پروانه ساخت نمی‌دهیم؟
به هیچ‌عنوان به شما دلیلش را نمی‌گفتند و همین نکته بسیار وحشتناک است.

تا حالا به این نکته فکر کرده‌اید که مثلاً عنوان خانوادگی خود را تغییر دهید؟

این را خیلی‌ها به من پیشنهاد داده‌اند. نکته اینجاست که اگر نام خانوادگی خود را عوض کنم، ناگهان تمام سوابق کاری‌ام از بین خواهد رفت! تبدیل به آدمی می‌شوم که باید از صفر شروع کنم. فیلم‌نامه «پل خواب» طی چه روندی پروانه ساخت گرفت؟

قبل از «پل خواب» فیلم‌نامه‌ای داشتم به اسم «عصب‌کشی» و بعد فیلم‌نامه‌ای به اسم «لواسان». اولی را قرار بود آقای کوثری تهیه کند و دومی را آقای ساداتیان و سومی «پل خواب» بود که آن زمان با خودم فکر کردم آیا قرار هست به این فیلم‌نامه اقتباسی از یک شاهکار ادبی هم جواب رد دهند؟ با وجود این دو سال دوندگی کردم.

خیلی جالب است که شما در غرب درس بخوانید و به کشور بایبید در اینجا امر مذمومی است. اصلاً روشنفکری تبدیل به فحش شده.

وقتی می‌گویند روشنفکر بازی درنبار یعنی داری کار خلافی انجام می‌دهی! چوبی هم که در پخش فیلم «پل خواب» خوردم از نوع چوب روشنفکری

بود.

از زمانی که فیلم در جشنواره فیلم فجر پخش شد، می‌گفتند از این فیلم‌های روشنفکری هست که نمی‌فروشد!!

از همان ابتدا فیلم‌نامه اولتان هم، اقتباسی

از زمان «جنایت و مکافات» داستایفسکی بود؟
خیر. بعداً به این نتیجه رسیدم.

یعنی از فیلم‌نامه اورجینال به اقتباسی رسیدید؟
اولی اورجینال بود. دومی الهامی بود از رمان آرتور شینتسler و سومی اقتباسی بود از رمان «جنایت و مکافات». در این میان فیلم‌نامه‌های دیگری نوشتیم که سرمایه‌گذار برای آن پیدا نکردم. چیزی

که در فیلم‌نامه من وجود دارد که به نظر در فیلم‌نامه‌های دیگر وجود ندارد، بیان امیال انسانی است. هروقت امیال انسانی مطرح می‌شود،

ممیزی آن را نابود می‌کند.

رمان «جنایت و مکافات» زمانی شاخص در ادبیات جهان است که مورد تأیید همه است. اما هیچ‌کاک سختی دارد مبنی بر اینکه معمولاً سراغ آثار ادبی بزرگ جهان نمی‌روم. برای اینکه بار هریک از واژگان آن قدر زیاد است که نمی‌توان همه آنها را به تصویر کشید. حالا چرا در فیلم نخست خود روی این رمان دست گذاشتید. این همه اعتمادبه‌نفس را از کجا جیب کردید؟

شاید برای شما جالب باشد که من رمان «جنایت و مکافات» را به زور پدرم در ۱۸سالگی خواندم!

چرا با زور؟
چون پدر به‌زور من را کتاب‌خوان می‌کرد. در مقالاتی مفصل توضیح دادم. از او متشکرم که این کار را کرد.

چه کتاب‌هایی را به شما پیشنهاد می‌کرد؟
ابتدا کتاب‌های «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» را که بسیاری از دوستان خودش نوشته بودند به من پیشنهاد می‌داد. وقتی «جنایت و مکافات» را خواندم ۲۰۰-۳۰۰ صفحه ابتدای آن برایم جذاب بود.

بعد دیگر به نظرم جذاب نیامد! اما زمانی که فکر می‌کردم باید روشنفکر شوم بار دیگر «جنایت و مکافات» را خواندم تا اینکه در دانشگاه فهمیدم که شخصیت اصلی فیلم «راننده تاکسی» و تمام ضد قهرمان‌هایی که من دوست دارم ریشه در جنایت انکار هیچ! با مفکرات دارند. اینجا وارد حوزه نظریه‌پردازیش ادبی و سینمایی شدم که تحصیلات من درست در همان‌جا متمرکز است. من در دانشگاهی درس خواندم که خیلی دانشگاه فنی نبوده، مثلاً به ما تدوین درس ندادند. در عوض از ما تالیف می‌خواستند.

ما فیلم می‌دیدیم و درباره فیلم‌ها می‌نوشتیم و تحلیل می‌کردیم. یکی از کلاس‌های ما این شکلی



بود. همان‌جا متوجه شدم همه اینها برای خلق شخصیت ارتباط درونی دارند. شخصیت ضد قهرمانی که همیشه می‌خواستم تولید کنم مثل فیلم «فيلم کوتاهی درباره کشتن» کیشلوفسکی، «از نفس افتاده» ژان لوک گودار یا «راننده تاکسی» اسکورسزی هستند.

یعنی همواره بر حق هستند. اما ناچارند ضد اجتماع خود رفتار کنند. درواقع اسیر شرایط ناعادلانه می‌شوند؟
کاملاً. اخیراً در یادداشتی تمام فیلم‌های مهرجویی را از دید فلسفی بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم شخصیت‌های اصلی مهرجویی همیشه از اختگی حرکت می‌کنند و در راه رسیدن به ایمان به جنون می‌رسند. در «هالوو»، «آجاره‌نشین‌ها»، «هامون» و… چنین سرنوشتی دارند منتها هر فیلمی فرمول خودش را دارد. اما هسته ناخودآگاه تفکر می‌تواند ثابت باشد.

فرمول شما چیست؟
فرمول من این است آدمی که توسری‌خور است کارش به یک قیام عجیب‌وغریب می‌رسد. برای «جنایت و مکافات» هیچ‌وقت پایانی پیدا نمی‌کردم. البته خیلی از روایت‌های این کتاب را نمی‌توان به سینما آورد و از تحمل مخاطب خارج است. ولی جایی احساس کردم داستایوفسکی ماجرای مشخص دارد. وقتی تمامی نقدهای مربوط به این کتاب را خواندم به این نتیجه رسیدم یک کش مشخص وجود دارد. در ابتدا سوق‌دادن به جنایت، بعد جنایت و بعد از آن تزکیه و تزکیه‌ای از جنس دین. فکر کردم بخش آخر را به رابطه حضرت ابراهیم(ع) و حضرت اسماعیل(ع) پیوند بزنم. یعنی در آخر قصه رابطه پدر و پسر را بگذارم و دیگر به داستایوفسکی وفادار نباشم. بلکه به هسته تفکر داستایوفسکی وفادار بمانم.

فکر یک جور به تفکر «ترس و لرز» سورن کی گورود نزدیک شوید؟

تقریباً می‌شود این را گفت. البته این همان راه مهرجویی است که آخر آن با ایمان است یا جنون. ولی در اینجا ایمان و جنون وجود ندارد. بلکه در داستان داستایوفسکی به قول نایکوف تزکیه مصنوعی صورت می‌گیرد.

چرا مصنوعی؟
برای اینکه به اعتقاد او کسی با یک زمزمه از گناه پشیمان نمی‌شود. اما من فکر می‌کنم ما یک ناخودآگاه جمعی داریم که در روان ماست و بشر متمدن با بشر عهد ماقبل تاریخ در دین تفاوت جدی دارد. داستایوفسکی در «کارامازوف» می‌نویسد که اخلاق شرط بقاست. من چه اخلاقی یک آدم متعهد را تنها به ظاهر دینی او ربط ندادم. اما درون یک معلم را مثل درون یک شخصیت باستانی مذهبی در نظر گرفتم. هرچند امروز به نظر من این نکته که ناباکوف می‌گوید درست به نظر می‌رسد. اما از لحاظ فلسفی-روان‌کاوی می‌لنگد. فروید مقاله‌ای درخشان درباره داستایوفسکی نوشته که به چند قسمت آن را تقسیم کرده است. اول هنرمندی آفرینشگر است که فروید معتقد است داستایوفسکی بعد از شکسپیر بهترین است. دوم یک معلم مذهبی که زمزمه پروردگار او قابل قیاس با مزامیر است. سومی داستایوفسکی در روان‌رنجور است که صرع نیز دارد؛ این بخش در مقاله فروید از دید روان‌کاوی بررسی شده و در نهایت بحث به جایی می‌رسد که می‌گوید این رفتار بربره‌است که یک نفر را بکشند و بعد پشیمان شوند. در واقع این وجه از آن زیر سؤال است.

شما هم در فیلم روی وجه جنایت متمرکز بودید و ۲۰ دقیقه از فیلم را به آن اختصاص دادید. چرا؟

چهارای نداشتنم! چون بخش مکافات وجه دراماتیک در سینما ندارد. من در پنج سال گذشته روی متون مقدس از جمله عهد عتیق، مزامیر و قرآن تحقیق کردم. همیشه گمانی است که شرح داده می‌شود و بعد خدا پيامی می‌فرستد. اولین انسان زمین همان قایلیر در سوره «مائده» هایلیر را می‌کشد و در انتها کلاغ او را می‌بیند و خدا نفرینش می‌کند. دیگر مکافات قایلیر بماند برای آینده؛ جنایت‌قایل است که مهم است.

حالا با همه این زیربوم‌های کار آیا چنین روندی را در سینما دنبال خواهید کرد؟
آرزوی قلبی من این است که تراژدی‌هایی راستین بسازم که قلب مردم را تسخیر کنند. درحالی‌که در بیشتر فیلم‌های ایرانی شاهد دروغ‌های تربیتی هستیم.

دروغ‌های تربیتی یعنی چه؟
در مصاحبه‌هایم این‌را گفته‌ام. اما مثال سراسرتی است. مثلاً دروغ یعنی اینکه در فیلم نشان می‌دهیم بچه صبح زود از خواب بیدار می‌شود تا به مدرسه برود، خوشحال است. این دروغ است. مرد به زنش طوری نگاه می‌کند که انگار هیچ! با مادرش نگاه بهتری می‌کند. حتی اگر بچه خوشحالی پیدا شود، آن بچه دیدنی نیست و به درد سینما نمی‌خورد. بنابراین نمایش زندگی دروغین مطلوب من نیست. ضمناً این نگاه دروغین را هم نمی‌توانیم تماماً به گردن سانسور ببندازیم. «پل خواب» فیلم اول من است و تمام اتفاقات که سعی کردم نشان دهم، خیلی سخت اتفاق افتاد.

ادامه در صفحه ۱۳

نگاه

نگاهی به فیلم «پل خواب»؛ نخستین ساخته بلند اکتای براهنی

پسران بدون پدران



احمد طالبی‌نژاد

● اینکه در آشفته‌بازار هجوم فیلم‌های یک‌بارمصرف به گیشه سینماها بشنوی فیلمی بر پرده رفته که اقتباسی است از رمان جادوانه «جنایت و مکافات» داستایوفسکی و درعین‌حال سازنده این فیلم هم پسر رضا براهنی، یکی از تأثیرگذارترین نویسندگان، شاعران و پژوهشگران ادبی این سرزمین؛ یعنی اکتای براهنی باشد، انگیزه کافی برای دیدن‌ش را ایجاد می‌کند و مهم‌تر اینکه در اوج بی‌تفاوتی و بگویم ناامیدی با فیلمی روبه‌رو شوی که سروشکل خوبی دارد، کارگردانی‌اش روان و بی‌ادا و اصول است و سازنده‌اش نخواست‌ه پیرگونی و الکلنگ‌بازی سوادش را به رخ بکشد، نکته ارزشمندی است. هرچند دخالت‌های آشکاری در فیلم‌نامه باعث مخدوش‌شدن وجه ادبی کار شده و کلیت فیلم را به بیماری فراقتنی که در این سال و زمان بسیار شایع شده مبتلا کرده است. توضیح لازم دارد؟ عرض می‌کنم. از جمله قواعد نوشته و نانوشته در کار فیلم‌سازی، عدم نمایش طرز مصرف و آلات استعمال مواد مخدر است، اما در پل خواب برای نخستین‌بار کل اصول و آیین مصرف ماده مخدر شیشه با وضوح کامل نشان داده می‌شود، چون این وجه به گمان من از سوی همان افرادی که اشاره شد، به بدنه این داستان روان‌کاوانه وصله شده تا بگویند راسکولنیکوف وطنی (شهاب - ساعد سهیلی) بر اثر مصرف مواد مخدر دست به چنین جنایتی زده، نه از روی استیصال و بدبختی و مبتلاشدن به بیماری روحی و روانی که ناشی از شرایط اجتماعی است. جامعه ما که عیبی ندارد، این مواد مخدر دصمصب است که باعث بروز چنین افقالتی می‌شود؛ مثلاً کشتن یک پیرزن پولدار غرغرو که با نفرت از جامعه خود انتقاد می‌کند. البته ممکن است این وصله‌پینه‌ها به نظر موافق اکتای براهنی همراه بوده باشد. او هم تقصیری ندارد. پس از سال‌ها این در و آن درزن و دوگانه‌زیستن - در ایران و کانادا و این و آن‌اخر درگیرشدن با بیماری فراموشی پدر و اکتای با نوشتن یک مقاله درخشان از آخرین شماره مجله تجربه، تصویر هولناکی از این موقعیت ارائه کرده و هنگام خواندنش چندبار اشکم سرازیر شد، خواسته است به هر قیمتی فیلمش را بسازد و از این سرگردانی و پادروایی خود را نجات بدهد که لازم‌مآش کوتاه‌آمدن است؛ کاری که بسیاری دارند می‌کنند و خرخشان را از پل می‌گذرانند و از قدیم گفته‌اند از این ستون به آن ستون فرج است. باری. پل خواب با وجود این وصله ناجبور، در کلیتش فیلم‌نامه‌ای ساده، روان و ظریف دارد، به‌ویژه با شخصیت‌های اصلی‌اش، از جمله شهاب و پدرش با بازی درخشان اکبر زنجبان‌پور، دوست شهاب؛ محسن - که نماد خوبی است برای است بین جوان و وامانده ما که از ناچاری به انواع خلاف‌ها مجهز شده - با بازی درخشان هومن سیدی که برای نخستین‌بار توانستم با لذت او را نگاه کنم. برخلاف نقش‌های دیگرش در این سال‌ها که همه کپی هم بودند و حتی شخصیت کمالی اغراق‌شده خانم قدیمی که درمجموع رفتار تحقیرآمیزی نسبت به همه، به‌ویژه شهاب دارد که آدم‌های قابل‌باوری هستند و نمونه‌هایشان دوروبرمان فراوان یافت می‌شوند. به‌لحاظ کارگردانی ایراد کل‌درشتی در فیلم یافت نمی‌شود؛ مگر اینکه از فیلم‌برداری بدون کنترسات فیلم ایراد بگیریم که در آن صورت می‌توانست وجه روان‌کاوانه و اکسپرسیونیستی داستان را برجسته‌تر کند، اما ساختن فضاهایی مثل خانه شهاب و پدرش غیرکلیشه‌ای‌ترین فضای خانوادگی است که در این سال‌ها در سینما و تلویزیون دیده‌ایم. رفتار سرشار از مهر پدر که می‌کوشد مایه دلگرمی و پشتوانه فرزند درمآنده و شگست‌خورده‌اش باشد و این شاید اولین شخصیت‌ای بخش فیلم هم باشد. چون اکتای دست‌کم در دو مقاله‌ای که درباره پدرش نوشته، تقریباً چنین حال‌وهوایی را ترسیم کرده است. حال‌وهوای آژانس کرایه ماشین، به‌ویژه محل استراحت و روابط راننده‌ها و میهمانی خانم قدیمی هم از نظر میزانسن خیلی جذاب و پرکشش از کار درآمده‌اند. طراحی لباس و چهره هم به باورپذیری لحظه‌ها کمک کرده، به‌ویژه صحنه‌ای که شهاب تصمیم به کشتن خانم قدیمی گرفته و او را می‌بینیم که گرمکن قرمز رنگ پوشیده و نمونه‌هایی از این دست که به گمانم برای اثبات اینکه این کارگردان جوان که احتمالا تحصیلات سینمایی هم دارد، می‌تواند به آینده حرفه‌ای خود امیدوار باشد یا بهتر بگویم، تهیه‌کنندگان می‌توانند روی این جوان حساب باز کنند. این فیلم می‌توانست مثل برخی فیلم‌های صرفاً جشنواره‌پسند، مخاطب داخلی را فراموش کند و فقط برای سازنده‌اش امتیازهایی به‌همراه داشته باشد. اما مخاطبان عام هم با گرمی از آن استقبال کرده‌اند و درعین‌حال فیلم آبرومندانه و حتی جشنواره‌پسندی هم از کار درآمده و تا یادم نرفته بگویم که نقش جهانگیر کوثری به‌عنوان تهیه‌کننده در ایجاد حال‌وهوای معتدل فیلم کاملاً روشن و برجسته است.